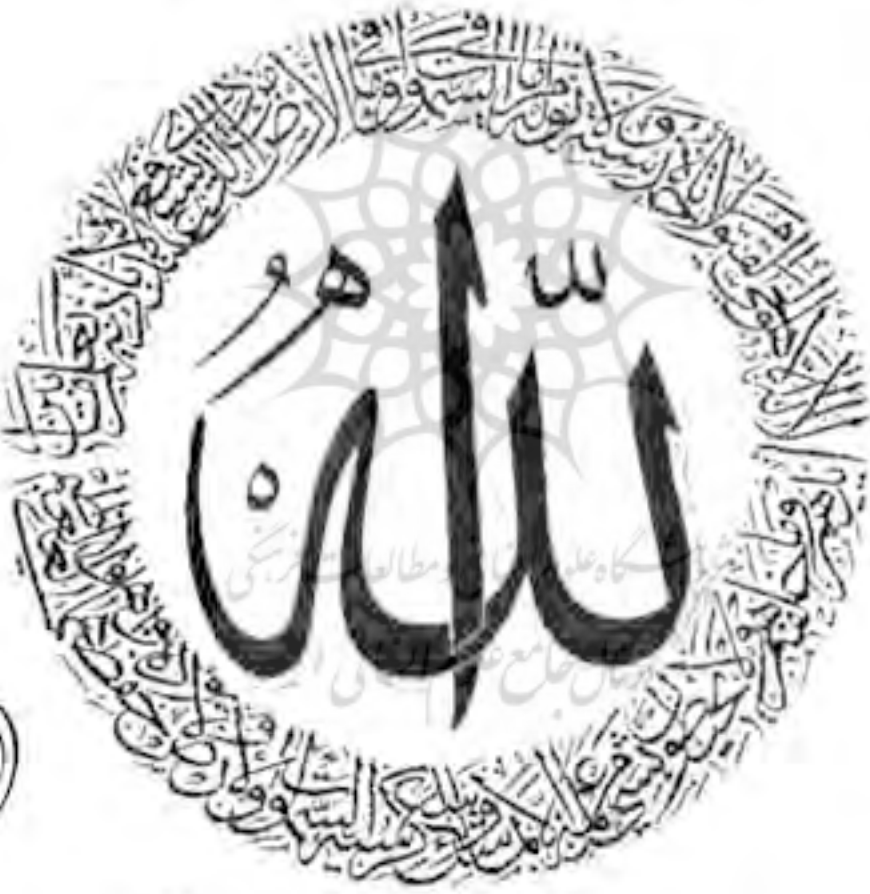


# تفسیر آیة الکرسی

مؤلف:

محمد بن ابراهیم الشیرازی



به کوشش:

محسن بیدار

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر شریف حاضر، تفسیر آیه الکرسی به قلم نورانی فیلسوف المحققین و محققى الفلاسفه، عالم ربانى و حکیم صمدانى، صاحب الحکمة المتعالیه، حضرت صدر المتألهین شیرازی است .

در مقدمه حاضر به جهت ضیق مجال فرصت ورود در همه مباحثی که ذیل آیه شریفه مطرح می گردد نمی توان شد . اما به جهت تذکار بعضی از مباحث عالیۀ مطروحه در آن به چند مطلب اساسی به طور اجمال اشاره می گردد .

باید گفت که آیه الکرسی که از مکمن غیب الهی بعد از طی درجاتی به عالم ناسوت نزول نموده است، دارای حقایق الهی و مراتب نامتناهی علوم ربّانی است که فهم و ادراک آن از حوصله امثال ما خارج و فی الحقیقه دخول در آن خروج از خداست، چگونه برای امثال ما در شریعت غراً انصاف جایز باشد ورود در تفسیر چیزی که حق تعالی آن را برای اشخاص متعمّق و علمای محقق ربّانی و عرفای شامخین فرو فرستاده و عقول بشر عاجز است از فهم حقایق و دقایق و اسرار آن ولی با این وصف آنچه اهل معرفت را از آن نصیب است و آنچه قلوب اهل الله را از آن بهره است در میزان عقل مجرد ننگجد .

با این حال شمه ای از آنچه که از مشکاة انوار هدایت حضرت ختمی مرتب و اهل بیت عصمت - صلوات الله علیهم اجمعین - استفاده گردیده است به طریق اجمال و اشاره مذکور می داریم . و من الله الهدایة .

باید دانست که آیه الکرسی از اماناتی است که سماوات ارواح و اراضی اشباح و جبال انبیات از حمل آن عاجز و درمانده اند، و لایق حمل آن جز انسان کامل نیست که از حدود



امکانی تجاوز نموده و از خود بی خود شده باشد، پس فهم آیه شریفه حق متعمقان و صاحبان انظار دقیقه است، و لطایف علوم الهی را حق تعالی برای اهلش فرو فرستاده، و کسانی که حظی از سرایر توحید و معارف الهیه ندارند حق نظر در این آیه شریفه و سایر آیات الهی را ندارند و حق ندارند آیات الهی را به معنای عامیه سوقیه که خود می فهمند حمل و قصر نمایند.

در آیه شریفه آیه الکرسی دقایقی از توحید و معارف جلیله ربانی است و از اسرار الهیت و تجرید در آن موجود است که در هیچ یک از مسفورات الهیه و صحف ارباب معرفت و فحول اهل قلوب و اصحاب مراتب عالیه الهی نظیر ندارد و بالاترین شاهد بر اینکه این معارف از حوصله بشر خارج و از حیظه فکر انسانی بیرون است آن است که تا قبل از نزول این آیات و امثال آن از معارفی که قرآن شریف شامل آن است در بشر سابقه ای از این قسم معارف نبوده و راهی به این سرایر نداشتند، اکنون اقوام متعمقون و اصحاب نظر و معرفت می دانند که چه اسراری در آیه شریفه مذکور است آن هم به حسب استعدادات معرفتیّه ای که در طریق مقامات قرب بدان دست یافته اند.

قال الله تبارک و تعالی: ﴿اللّٰه لا اِلهَ اِلاّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ...﴾

سعد بن عبد الله از سلمة بن خطاب از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد از ابو الحسن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حدیث کرده است که گفت: سؤال کردم او را از معنی «الله»، فرمود: یعنی مستولی شده بر آنچه دقیق و جلیل باشد، یعنی بر همه چیز غلبه دارد.

و حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام حدیث کرد از پدرش امیر المؤمنین علیه السلام که مردی به سوی او برخاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین مرا خبر ده از ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ که معنی آن چیست؟ فرمود: که قول تو الله بزرگتر نامی است از نامهای خدای عز و جل و آن نامی است که نسزد که غیر خدا به آن نامیده شود و هیچ مخلوقی به آن نامیده نشده ... الحدیث.

به اتفاق اهل معرفت «الله» اسم جامع است و محیط بر کل اسماء، چنانچه سایر اسماء در حیظه او و جهات و شؤون اویند. و هر اسم چون اقتضای مظهری می کند و طالب مرآتیی است که در او جلوه نماید، چنانچه اسم «رحمن» که جامع اسماء کلیه است به نحو



اجمال و بساطت، مظهر او عقل اول است که دارای کلّ مظاهر اسما است به نحو اجمال و کلیت و بعد از آن اسم «رحیم» که مظهر او نفس کلیه است که دارای کلّ مظاهر اسماء است به نحو کلیت و تفصیل، و هکذا هر اسم را مظهري است خاص، مناسب با وی که در آن مظهر جلوه و ظهور دارد و خود اسم به منزله روح است و آن مظهر به منزله بدن و به عبارت آخری، او ربّ است و آن مظهر مربوب، پس تمام اسماء را مظهري لازم است الا ممتنعات.

پس تمام اسماء از شعب و فروع و مظاهر اسم «الله» اند و تمام اسماء مستمدّ و مستفیضند از اسم الله، و همچنین است امر در تمام واحدیت ثانیه که مقام خلق و ظهور حقّ است در اعیان ثابتة.

باید دانست که اسم «الله» تمام مشیت است به حسب مقام ظهوری. و مقام فیض اقدس است به حسب تجلّی احدی و مقام جمع احدی اسماء است به حسب مقام واحدیت و جمیع عالم است به اعتبار احدیت جمع که کون جامع است و مراتب وجود است در سلسله طولیه صعودیه و نزولیه و هر یک از هویات عینیه است در سلسله عرضیه و به حسب هر اعتباری در اسم معنای «الله» فرق می کند، زیرا که آن مسمای آن اسماء است و «الله» اسم جامع اعظم و ربّ مطلق خاتم است و با عین برزخی کثرت اسمائی به ظهور واحدیت عین همان تجلّی غیبی خفایی به مقام احدیت است، و ذکر «الله» و اختصاص آن از بین اسماء اشاره به آن باشد که تجلّی به هر اسمی تجلّی به اسم «الله» است.

پس اولّ تجلّی در حضرت واحدیت تجلّی به اسم الله الأعظم است و در تجلّی ظهوری فعلی نیز تجلّی به مقام مشیت که اسم اعظم است در این مشهد و ظهور، اسم اعظم ذاتی است، مقدّم بر همه تجلیات است.

بالجمله چون اسم الله الأعظم به حسب باطن و روح، صورت تجلیات فعلیه است و به حسب سرّ و سرّ السرّ صورت تجلیات اسمائیه بلکه ذاتیه است و تجلیات مذکوره به مقام «الله» اولاً و پس از آن به مقامات سایر اسماء الهیه است.

بدان که حمد حامدان و ثنای ثناجویان به قیومیت اسم «الله» است، بنابراینکه هر قول و عملی که از انسان صادر گردد به قیومیت اسم الهی است، زیرا که جمیع ذرات وجود، تعیین اسم الله و به اعتباری خود آنها اسماء الله هستند و تمام موجودات ظاهره و باطنه و تمام



عوامل غیب و شهادت در تحت تربیت اسماء الله بلکه به ظهور اسماء الله ظاهرند و جمیع حرکات و سکانات او و تمام عالم به قیومیّت اسم الله الأعظم است. پس، محامد او از برای حقّ و عبادت و اطاعت و توحید و اخلاص او همه به قیومیّت اسم «الله» است. و حقیقت اسم که از برای آن مقام غیبی و غیب الغیبی و سرّی و سرّ السرّی است و مقام ظهور و ظهور الظهوری و چون اسم علامت حقّ و فانی در ذات مقدّس است، پس هر اسمی که به افق وحدت نزدیکتر و از عالم کثرت بعیدتر باشد در اسمیّت کاملتر است و اتمّ الأسماء اسمی است که از کثرت حتّی کثرت علمی مبرراً باشد و آن تجلّی غیبی اُحدی اُحمدی است در حضرت ذات به مقام فیض اقدس، و پس از آن تجلّی به حضرت اسم الله الأعظم است در حضرت واحدیّت و پس از آن به فیض مقدّس است و پس از آن تجلیّات به نعت کثرت است در حضرات اعیان الی آخره دار التحقّق.

و «الله» مقام ظهور به فیض مقدّس است، اگر مراد از اسم تعینات وجودیه باشد و اطلاق «الله» به آن از جهت اتحاد ظاهر و مظهر و فنای اسم در مسمّی بی اشکال است و مقام واحدیّت و جمع اسماء و به عبارت دیگر مقام اسم اعظم است. اگر مقصود از اسم مقام تجلّی به فیض مقدّس باشد و این شاید ظاهرتر از سایر احتمالات باشد و مقام ذات یا مقام فیض اقدس است اگر مقصود از اسم «اسم اعظم» باشد.

پس اگر اسماء الهی بعد از اسم «الله» واقع شوند، شاید صفت از برای الله باشند و مناسب همین است و اگر اسماء را صفت از برای اسم گرفتیم تأکید کند که مراد از اسم اسماء عینیّه است و اگر مراد از اسم، اسم ذاتی و تجلّی به مقام جمعی باشد، اسماء واقع بعد از اسم الله در مقام صفت، صفات ذاتیه باشند که در تجلیّات به مقام واحدیّت برای حضرت «اسم الله» ثابت است.

و معانی صفات وارده از بعد از اسم «الله» از تنزّلات و مظاهر آنهاست، و اگر مراد از اسم تجلّی جمعی فعلی باشد که مقام مشیّت است، صفات وارد از بعد از اسم «الله» از صفات فعل باشند.

قوله تعالی: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...﴾

بر مذاق اهل کشف و شهود از اهل الله، در عالم غیب و شهود موجودی نیست جز ذات حق و صفتی یافت نمی شود جز صفات حق و گویند: نیست در دار وجود جز وجود

حقیقی حق و صفات ذاتیه او و مظاهر شؤون حق - جل و علا - و ما سوای حق سبحانه و تعالی - را همه در معرض زوال و فنا دانند و حقیقت امر را معلومی معدوم و صورتش را موجودی موهوم انگارند و جمله را نمودی بی بود شمارند، چنانکه گفته اند:

هستی به قیاس اهل ارباب قیود

جز عارض اعیان حقایق ننمود

لکن به مکاشفات اصحاب شهود

اعیان همه عارضند و معروض وجود

و نیز گویند:

مجموعه کون را به قانون سبق

کردیم تصفح ورقاً بعد ورق

حقاً که نخوانیم و ندیدیم در او

جز ذات حق و شؤون ذاتیه حق

و این گروه باشکوه، در عالم مکاشفه و شهود خویش، اولاً نظر ایشان به حقیقت وجود است که عین ذات واجب است و از ذات مقدسه او استدلال بر وجود ماسوی کنند و از صفات حقیقیه کمالیه وجود که همه آنها عین ذات وجود و نفس حقیقت واجب الوجود است، پی به صفات ماسوای حق برند، نه چون ارباب نظر و استدلال ظاهری که از وجود موجودات ممکنه استدلال بر وجود واجبی و از صفات کمالیه ذات ممکنات که زائد بر ذات آنهاست، پی به صفات کمالیه کبریائی جل جلاله برند و آنگاه برهان گویند و ادله اقامه نمایند بر اینکه صفات کمالیه و جمالیه در ذات واجب، عین حقیقت و نفس ذات حق سبحانه و تعالی است.

در مشرب احلی اهل معرفت و یقین ثابت است که برهانی بر وجود او تعالی و تقدس جز وجود وی نبود و اگرچه حق سبحانه و تعالی از روی حقیقت و ذات از همه چیز پوشیده تر است و کنه ذات و غیب هویت امر تبارک و تقدس مدرک و مفهوم و مشهود و معلوم هیچ کس نتواند بود و پایه رفعت ادراکش از مشاهده حواس و محاوله قیاس متعالی است و ساحت عزت معرفتش از تردد افهام و تعارض اوهام خالی، نهایت عقول را در بدایات معرفت او جز تحیر و تلاشی دلیلی نه و بصیرت صاحب نظران را از اشعه انوار عظمت او جز تحاشی سبیلی نه.



در این ورطه کشتی فرو شد هزار

که پیدا نشد تختهای بر کنار

اصحاب سلوک علمی و اصطلاحات، ذات مقدس را غیب مصون و سرّ مکنون و عنقا مغرب و مجهول مطلق خوانند و گویند که ذات بی حجاب اسماء و صفات تجلی در هیچ مرآتیی نکند و در هیچ نشئه از نشئات وجود و عالمی از عوالم غیب و شهود ظهوری ندارد، ولی به حسب ﴿کلّ یوم هو فی شأن﴾، از برای ذات مقدّسش اسماء و صفات و شئون جمالیه و جلالیه است و از برای او اسماء ذاتیه است، در مقام احدیّت که مقام غیب است و آن اسماء را اسماء ذاتیه باید گفت و به تعین اسماء ذاتیه تجلی به فیض اقدس فرماید و از این تجلی در کسوه اسماء ذاتیه مقام واحدیّت و حضرت اسماء و صفات و مقام الوهیت تعین و ظهور پیدا کند.

بعد از ذات مقدّس من حیث هی، سه مقام و مشهد دیگر است، مقام غیب احدی و مقام تجلی به فیض اقدس که شاید «عماء» که در حدیث نبوی است قال ﷺ: «حین سئل عنه، این کان ربنا قبل خلق السماوات و الارض؟ کان فی عماء» اشاره به آن باشد، و مقام واحدیّت که به احدیّت جمع مقام اسم اعظم است و به کثرت تفصیلی مقام اسماء و صفات است و تفصیل این مقامات محتاج به بسطی است که از حوصله این اوراق خارج است. و هو اشاره به مقام هویت مطلقه است من حیث هی بدون آنکه متعین به تعین صفاتی یا متجلی به تجلیات اسمائی باشد حتی اسماء ذاتیه که در مقام احدیّت اعتبار شود، بنابر این بیان هو اشاره به مقامی است که منقطع است از آن اشاره و آمال عارفان و میراً از اسم و رسم و منزّه از تجلی و ظهور است.

و در این مقام هو برهان بر هشت اسم و کمال دیگری است که در آیه شریفه پس از این کلمه مبارکه ذکر شده، زیرا که ذات مقدس چون هو مطلق است که اشاره به صرف وجود است مستجمع جمیع کمالات اسمائیه است، پس الله است. و چون صرف وجود است به حقیقت بسیطه دارای جمیع اوصاف و اسماء می باشد.

البته پوشیده نیست که ادراک حقیقت اوصاف حق و احاطه بر آنها و کیفیت آنها، از اموری است که دست برهان از وصول به شائق آن کوتاه و آمال عارفین از وصول به مغزای آن منقطع است.



قوله تعالى و تقدس: ﴿الْحَيُّ الْقَيُّومُ...﴾

باید دانست که از برای مشیت حق تعالی جلّت عظمته، بلکه از برای سایر اسماء و صفات از قبیل علم و حیات و قدرت و غیر آن دو مقام است:

یکی مقام اسماء و صفات ذاتیه است که به برهان پیوسته است که ذات مقدّس واجب الوجود به حیثیت واحده و جهت بسیطه محضه کلّ کمالات و مستجمع جمیع اسماء و صفات است و جمیع کمالات و اسماء و صفات جمال و جلال رجوع کند به حیثیت بسیطه وجودیه، و هرچه ما ورای وجود است نقص و قصور و اعدام است و چون ذات مقدّسش صرف وجود و وجود صرف است، صرف کمال و کمال صرف است، علم کلّه قدره کلّه حیاة کلّه.

و دیگر مقام اسماء و صفات فعلیه است که مقام ظهور به اسماء و صفات ذاتیه است و مرتبه تجلّی به نعوت جلالیه و جمالیه است و این مقام مقام معیت قیومیّه است ﴿هو معکم﴾، ﴿و ما یكون من نجوى ثلاثة إلیّا هو رابعهم﴾ (المجادلة: ۵۸: ۷) و مقام وجه الله است، ﴿فأینما تولّوا فثمّ وجه الله﴾ (البقرة: ۲: ۱۱۵) و مقام نوریت است ﴿الله نور السماوات والأرض﴾ و مقام مشیت مطلقه است ﴿وما تشاؤون إلیّا أن یشاء الله﴾، «خلق الله الأشياء بالمشیة و خلق المشیة بنفسها» و از برای آن در لسان اهل الله اصطلاحات و القاب دیگری است و به هر دو مقام اشاره شده است در آیه شریفه کتاب الهی بقوله: ﴿هو الأوّل و الآخر و الظاهر و الباطن﴾ (الحديد: ۵۷: ۳) به بعضی وجوه.

بالجمله، مقام مشیت فعلیه مطلقه احاطه قیومیّه دارد به جمیع موجودات ملکیه و ملکوتیه و جمیع موجودات به وجهی تعینات آن هستند و به وجهی مظاهر آن می باشند. پس به این بیان معلوم گردد که هرچه در دار تحقق متحقّق گردد چه از جواهر قدسیه الهیه یا ملکیه طبیعیه یا اعراض و چه ذوات و اوصاف و افعال، تمام آنها به قیومیت و نفوذ قدرت و احاطه قوت حق متحقّق شوند.

قوله تعالى و تقدس: ﴿لا تأخذہ سنة و لا نوم...﴾

باید دانست که از برای حق تعالی صفات ثبوتیه و صفات سلبیّه است. و صفات سلبیّه را گفته اند به سلب سلب، یعنی سلب نقص برگردد و بعضی گفته اند صفات ثبوتیه صفات جمال و صفات سلبیّه صفات جلال است و ذو الجلال و الاکرام جامع جمیع اوصاف







سلبیه و ثبوتیه است و این کلام در هر دو مرحله خلاف تحقیق است .

اما مرحله اول ، پس صفات سلبیه علی التحقیق از صفات نیست ، بلکه در ذات حق تعالی نه سلب و نه سلب السلب راه دارد ، و حق تعالی متّصف به اوصاف سلبیه نیست ، زیرا که اتّصاف به سلب در قضایای «معدوله» است و عقد قضیه معدوله در حق تعالی جایز نیست ، زیرا که مصحّح جهات امکانیه و مستلزم ترکیب در ذات مقدّس است ، بلکه اوصاف سلبیه به طریق سلب مطلق بسیط است ، و آن سلب صفت است نه اثبات صفت سلب سلب ، و به عبارت دیگر ، نقایص از حق تعالی مسلوب است به سلب بسیط ، نه سلب نقایص برای او ثابت باشد به طریق ایجاب عدولی . پس در حقیقت ، صفات تنزیه «صفت» نیستند و فقط حق تعالی متّصف به صفات ثبوتیه است .

و اما مرحله دوم ، پس در نزد اهل معرفت ، صفات جمال صفاتی است که انس و دل‌بستگی آورد و صفات جلال صفاتی است که وحشت و حیرت و هیمان آورد ، پس ، آنچه متعلق به لطف و رحمت است از صفات «جمال» است ، چون «رحمن» ، «رحیم» و «لطیف» و «عطوف» و «ربّ» و امثال آن . و آنچه متعلق به قهر و کبریا است از صفات جلال است چون «مالک» ، «ملک» ، «قهار» و «منتقم» و امثال آن ، گرچه در سرّ هر جمالی جلالی است ، زیرا که هر جمالی حیرت و هیمان در باطن دارد و با سرّ عظمت و قدرت بر قلب ظهور کند ، و هر جلالی در باطن رحمت دارد و قلب با او انس باطنی دارد و از این جهت دل بالفطره چنانچه مجذوب جمال و جمیل است ، مجذوب قدرت و عظمت و قادر و عظیم است ، پس ، این دو نوع از صفت ثبوتی است نه سلبی .

قوله تعالی و تقدس : ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ...﴾  
از شرح بعض فقرات آیه شریفه به جهت مختصر بودن این مقدمه صرف نظر نموده و در ذیل قول خدای تعالی ، ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ گوئیم :

از مباحث مطروحه ذیل آیه شریفه که انظار عرفای شامخین و حکمای الهیین از قدیم الایام به آن معطوف بوده است بحث علم الهی است که آیا علم قبل الایجاد است به معلومات خود در ازل که مورد اختلاف جمعی از عرفا و حکما است ، اصل آن و کیفیت آن که آیا به طریق اجمال است یا تفصیل ، یا آیا زاید بر ذات است یا عین ذات یا قبل



الایجاد است یا مع الایجاد تفصیل آن و ردّ و ایراد اقوال در این مختصر نمی‌گنجد .

اما آنچه که نزد ارباب برهان و اصحاب عرفان به تحقیق رسیده است آن است که علم به معلوم قبل از ایجاد در ازل است و آن عین ذات است و علم امر تفصیلی است و بیان این مطلب شریف ایمانی به طریق محققین از فلاسفه آن است که حق تعالی صرف وجود و صرف کمال است و صرف وجود با بساطت و وحدت تامه‌ای که دارد جامع جمیع کمالات و مستجمع همه موجودات است به نحو کمال، و آنچه از حیطة وجود او بیرون است عدم و نقص و قصور است . و بالجمله لا شیئیّت است و نسبت دیگر مراتب وجود به آن ذات مقدس نسبت نقص به کمال است . و علم به کمال مطلق علم به مطلق کمال است بدون نقص و قصور، و این عین کشف تفصیلی کلی بسیط است با آنکه از حیطة علم او ذره‌ای از موجودات خارج نیست ازلاً و ابداً به هیچ وجه کثرت و ترکیب در آن راه ندارد .

و اما به طریقه عرفا، حق تعالی مستجمع جمیع اسماء و صفات است در مقام حضرت «واحدیت» . و مقام جمع اسمائی و اعیان ثابته جمیع موجودات از لوازم اسماء الهیه است در حضرت جمع قبل از ایجاد در ازل و تجلّی مطلق ذات از مقام احدیت و غیب هویت، کشف جمیع اسماء و صفات و لوازم آن است، که اعیان ثابته جمیع موجودات است به تجلّی واحد و کشف بسیط مطلق، پس به عین کشف علمی به تجلّی «فیض اقدس» کشف ذات و اسماء و صفات و اعیان شود بدون آنکه کثرت و ترکیبی تخلّل کند .

و این دو طریقه در عنایت اتقان و متانت و شموخ است، ولی به واسطه آنکه در کمال دقت است و مبتنی بر اصول فلسفه و اصطلاحات اهل الله و اصحاب قلوب، تا آن مقدمات حاصل نباشد و انس تامّ و تمام و مزاوت بسیار و حسن ظنّ کامل به علماء بالله نباشد از این بیانات چیزی حاصل نیاید و تحیر بر تحیر افزایش و بیانات ساده تر و واضح تر و نزدیک به افهام عامه نیز می‌باشد که فعلاً از آوردن آنها در اینجا صرف نظر می‌کنیم .

از مباحث مربوط در این فقره از آیه شریفه که بی ارتباط با قول خدای تعالی : ﴿و لا تأخذنه سنة ولا نوم﴾ نیز نمی‌باشد بحث در سمع و بصر حق تعالی است و آن یکی از مباحثی است که در باب اسماء و صفات حق - جلّ و علا - مورد بحث بین فلاسفه عظام می‌باشد و اثبات آن است از برای حق تعالی که جمهور حکما و متکلمین سمع و بصر را به علم ارجاع نموده‌اند و شیخ اشراق علم را ارجاع فرموده به بصر و سمع به بیانی که ذکر



آنها خروج از طور اختصار است .

اما بیان مسلک و مذهب فحول به بیانی که در مطلق اسماء و صفات حق و اضح گردد بدین گونه است که بسیاری از فلاسفه و اکابر برای اهمال بعض حیثیات ، بعضی از اسماء و صفات را به بعضی دیگر ارجاع نموده اند و این مطلب خلاف تحقیق و از اهمال حیثیات است ، زیرا اگر مقصود از اینکه اراده به علم راجع است ، یا علم به سمع یا سمع به علم راجع است ، آن است که حق تعالی دارای اراده نیست و دارای سمع و بصر نیست بلکه همان علم را به اسم اراده و سمع و بصر خوانده اند که این مطلبی است بس باطل و تقوئی است بس فضیح ، زیرا که لازم آید که حق تعالی مبدأ وجود باشد بدون اراده و اختیار ، علاوه برآنکه میزان در باب اتصاف حق به اوصاف کمالیه آن است که آن صفت ، صفت کمال باشد برای موجود بما آنه موجود . و بالجمله صفت ، نفس حقیقت وجود باشد و از کمالات اصل ذات وجود باشد و شک نیست که اراده از صفات کمالیه حقیقت مطلقه وجودیه است ، لهذا وجود هرچه تنزل به منازل سافله وصف نعال کند ، اراده در او ضعیف گردد تا آنجا رسد که اراده را از آن بطور کامل سلب کنند و او را جمهور دارای اراده ندانند .

مثل طمایع از قبیل معادن و نباتات و هرچه رو به کمالات و افق اعلی تصاعد کند ، اراده در او ظاهرتر گردد و قوی تر شود ، چنانچه در سلسله موجودات طبیعی می بینیم که از مقام هیولی و جسم و عنصر و معدن و نبات که گذشت ، اراده و علم در آن ظاهر گردد و هرچه رو به بالا رود این جوهره شریفه کاملتر گردد .

پس کشف کنیم که اراده از صفات کمالیه وجود و موجود بما آنه موجود است و این حقیقت را برای ذات مقدس حق اثبات کنیم بدون آنکه ارجاع کنیم به حقیقت دیگر و همینطور سمع و بصر نیز به حسب تحقیق حقیق به تصدیق از کمالات موجود مطلق است . بالجمله ، سمع و بصر از علومی هستند که زاید بر اصل علم و غیر حقیقت علم هستند و از کمالات مطلق وجود هستند پس اثبات آنها برای حق تعالی که مبدأ اصل وجود و سرچشمه کمال هستی است لازم است .

و اگر مقصود آنان که اراده و سمع و بصر را به علم یا علم را به آنها ارجاع کنند آن است که علم و اراده به حیثیت واحده برای حق ثابت و سمع و بصر و علم در ذات مقدس حق حیثیات مختلفه ندارند ، این مطلبی است حق و موافق برهان ولی اختصاص به این اوصاف



وجهی ندارد، بلکه مطلق اوصاف به حقیقت وجود صرف راجع است و این معنی منافات ندارد با اثبات اوصاف مختلفه متکثره برای ذات حق، بلکه مؤکد آن است، زیرا که به وضوح پیوسته که هرچه وجود به وحدت نزدیکتر باشد و از افق کثرت بعیدتر و مبرآتر باشد جامع تر است نسبت به اسماء و صفات، تا آنکه به صرف وجود و حقیقت بسیطه واجبه جلّت عظمته و عظمت قدرته، رسد که غایت وحدت و بساطت است و مستجمع جمیع کمالات و جامع تمام اسماء و صفات است و تمام مفاهیم کمال و معانی جلال و جمال به حقیقت بر او صدق کند و صدق آنها بر ذات مقدّس حق، احقّ و اولی است به جمیع مراتب احقیّت و اولویّت.

قوله تعالی و تقدس ﴿یعلم ما بین أیدیهم و ما خلفهم﴾، از آنجا که وجود اضافه مقوله‌ای متوقف بر تحقق طرفین است، و بین شیء و ذات او مستحیل التحقق است، پس باید مجرد قائم به ذات، عالم به ذات خود نباشد و بر حسب این توهم باطل و گمان فاسدِ عاقل، علم واجب تعالی و مبدأ اعلی را به ذات خود منکر می‌باشند.

ولی این طایفه چون بضاعتشان از علم مزجات و مشرب به خرافات است، ندانسته و نفهمیده‌اند که،

اولاً: تضایف مطلقاً از اقسام تقابل نمی‌باشد، بلکه برخی از اقسام آن از قبیل متحرکیّت و محرکیّت و علیّت و معلولیّت و عاقلیّت و معقولیّت از مصادیق تقابل و افراد آن است، نه مثل عالمیّت و معلولیّت، و عاقلیّت و معقولیّت.

و ثانیاً: حقیقت علم در نظر حکمای اشراق و فلاسفه روان «کون الشی نوراً لنفسه و نوراً لغيره» است.

به نظر غواصین بحر بی کران حکمت و معرفت، مرجع آن به حقیقت وجود به شرط سلب نقایص عدمیه و عدم احتجاب به ملابس ظلمانیه است، هر مجرد قائم به ذاتی به حکم «کلّ مجرد قائم بذاته، عالم و عاقل لذاته» حاضر از برای ذات خود و شاهد ذات خود می‌باشد و از ذات خود غافل و غایب نیست، به خلاف صور و اعراض مادیه که حاضر برای ذات خود نبوده، بلکه قائم به ماده و حاضر برای او می‌باشند.

چون ذات قدوسی آیات حق تعالی و مبدأ اعلی و اجد اتمّ مراتب تجرّد و اکمل درجات قیام به ذات و جویی جهات خود می‌باشد، پس به اتمّ مراتب حضور از برای ذات و به ارفع



درجات علم به ذات متصف خواهد بود .

و حضور و عدم غیبت به شهادت وجدان و فطرت ، بلکه به حکم بداهت و ضرورت ، مقتضی مغایرت بین حاضر و «من حضر عنده» نبوده و نیست ، تا عدم مغایرت ، مانع از علم ذات وجوبی جهات حق تعالی و مبدأ اعلی به ذات خود بوده باشد .

مضافاً به آنکه این ضافه ، اضافه مقوله ماهوی نیست تا متأخر از طرفین و متوقف بر متغیرین باشد ، بلکه اضافه وجودیه نوریه اشراقیه است ، که در مقام ، مرجع آن به «کون الشی نوراً لنفسه و بنفسه و ظاهراً لذاته و بذاته و غیر غائب و لا غافل عن ذاته» است و چنین اضافه بالضروره متوقف بر تحقق طرفین و حصول متغیرین نمی باشد .

و نیز چون بین علم به ذات و عدم علم و جهل به آن ، واسطه محقق نیست ، اگر ذات قدوسی آیات حق تعالی عالم به خود نباشد ، بالضروره باید جاهل به آن و غایب و غافل از آن باشد و جهل و غفلت و نادانی مستلزم امکان و منافی با وجوب وجود بالذات خالق «کن فکان» و شایسته و لایق ساحت قدس آیت حضرت یزدانی نمی باشد .

و نیز اگر ذات متعالی عالم به ذات خود نباشد ، عالم به غیر ذات خود هم نخواهد بود ، و بر تقدیری که عالم به ذات و غیر خود نباشد ، خالق و موجد غیر خود و معطی علم به ذات به غیر خود نخواهد شد و این امر به بداهت باطل و به اتفاق مستحیل است .

حال آنکه ذات تقدس آیات حق تعالی بالاتفاق موجد و خالق موجودات ممکنه مدرکه ذات است و هرچه چنین است عالم به ذات خود می باشد و معطی شیء فاقد آن نمی باشد ، و از ذات نیافته از هستی بخش توقع بخشندگی هستی نشاید و از خشک ابری که از آب تهی است صفت آب دهی نیاید ﴿ألا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر﴾ (المک ۶۷: ۱۴)

و چگونه متصور است که واجب تعالی و مبدأ اعلی عالم به ذات تقدس جهات خود نباشد ، و حال آنکه به مقتضای ﴿أولم یکف بریک أنه علی کل شیء شهید﴾ (فصلت ۴۱: ۵۳) از طریق علم به ذات مقدس خود که مبدأ کل است عالم به هر شیء است و هر عالم به ذاتی از پرتو علم او به ذات وجوبی جهات ضروری حیثیات خود هویدا و به افاضه او هست و پیدا شده است .

کجا او گردد از عالم هویدا

همه عالم به نور اوست پیدا

و اگر عالم به ذات و قائم به ذات نباشد قائم به غیر و معلول او خواهد بود و این امر منافی با کائن و مبدأ اول بودن اوست ﴿سبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبیراً﴾ (الاسراء: ۴۳)

پس باید مبدأ و کائن اول - تعالی شأنه و تقدست اسمائه - عالم به ذات و حاضر از برای ذات و غیر غائب از ذات و به مقتضای ﴿الله نور السماوات و الأرض﴾ نوراً لذاته و منوراً لغيره بوده باشد.

و نیز از آنجا که حق تعالی صرف الوجود و محض الانبیت است و معلوم شدن صرف الوجود به علم حصولی مستحیل بالذات است.

و نیز حقیقت علم همان «کون الشیء نوراً لذاته و منوراً لغيره» است و به حکم قاعده مقررۀ «کلّ مجرد قائم بذاته عقل و عاقل و معقول لذاته» هر مجرد قائم به ذات، عاقل ذات و مشاهد ذات خود می باشد.

پس به دنبال بیانات سابقه گوئیم که: علم حق تعالی و مبدأ اعلی به نظام کلّ عالم کبیر و اکبر و آیات آفاقیه و انفسیه و علم مبادی عالیّه و موجودات جبروتیه و امریه، به معالیل و شؤون و جودیه و اطوار ذاتیه و فعلیه خود عین علم ذاتی و فعلی اوست به موجب کلام معجز بدایت و ختام ﴿إنما أمره إذا أراد شیئاً أن یقول له کن فیکون﴾ (یس: ۳۶: ۸۲) مبدأ و منشأ وجود مراد است.

همچنین علم جمعی کمالی اجمالی و تفصیلی او منشأ و مبدأ وجود عینی معلوم و فعلی به این معنی است، و صدور اشیاء از ذات تقدس آیات باری تعالی به نحو «علمت فوجدت» است، نه به طریق «وجدت فعلمت».

به بیان دیگر گوئیم: چون ذات قیومی جهات قدوسی صفات حق تعالی و مبدأ اعلی - تقدست اسمائه و جلّت عظمته و رفعته - مبدأ فیاض جمیع حقایق و ماهیت و خلاق ذوات قاطبه ممکنات و انبات و غیب الغیب کلّ مغیبات و ابسط مبسوطات و منزّه از جمیع انحای ترکیبات و وجود مقدس او صرف و اصل کلّ انوار و وجودات است، به حکم قاعده مسلمۀ «بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء و تمامها» آن ذات کروی آیات اصل هر شیء و تمام هر درّه و ذره و فیء می باشد.

لذا علم آنجناب به ذات قدوسی جهات خود علم تامّ اتّم به تمام اشیاء و همه حقایق





است و قاطبه حقایق و کافه رقایق به حیث ﴿لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾ (الكهف: ۱۸: ۴۹) در این مشهد سرمدی الهی و مجلای ازلی قیومی، به نحو کثرت در وحدت و فرق در جمع و فرق الفرق در جمع الجمع و به علم جمعی احدی کمالی اجمالی در عین کشف تفصیلی معلوم و منکشف بوده و می باشد و از آنجا که علم مزبور به طریق مذکور عین آن ذات و حقیقت مقدسه قیومیّه و جوییّه واجب لذاته و بذاته است، آن علم نیز واجب بالذات و فعلی و عاری از جمیع جهات قوه و انفعال به تمام حیثیات است، و بدون فکر و رویه و همامه و ضمیر، خلاق علوم تفصیلیه عقلیه و نفسیه و مفیض و مبدأ و جود خارجی و تحقق عینی قاطبه ممکنات و نظم دهنده آنها بر اتم نظامات و اکمل انتظامات به فیض مقدس و تجلی و ظهور اعلی و انفس می باشد.

در حقیقت به این بیان جمع بین معتقد ارباب شهود و شیخ اتباع رواقین است، یعنی علاوه بر اینکه برای ذات تقدس آیات و جویی جهات حق تعالی و مبدأ اعلی قبل از خلقت و مکونات و ایجاد موجودات به دو علم قائل هستند:

یکی: علم در مرتبه احدیت و مقام تعیین اول «و شهود ذاته لذاته و بذاته» که در این مرتبه شامخه و حضرت رفیعه قاطبه موجودات و کافه انیات و تمام اسماء و صفات و همه مظاهر آنها را که مسمات به ماهیات و اعیان ثابتاند به تبع شهود ذات و جویی جهات به شهود وحدانی و علم جمعی احدی کمالی اجمالی در عین کشف تفصیلی که از آن به «رؤية المفصل مجملاً» و علم قضای و قضایی علمی تعبیر من نمایند، مشهود و معلوم حق تعالی می دانند.

دوم: در مرتبه واحدیت و مقام تعیین ثانی و حضرت لاهوت که در این موطن رفیع اعلی و مشهد سنی اسنی امور سابق الذکر به عقیده آنان به شهود استقلال و رؤیت اصلی تفصیلی که از آن به «رؤية المجمل مفصلاً» و قدر علمی و علم قدری تعبیر می کنند، معلوم و مشهود ذات جبروتی آیات نور الأنوار - تقدست اسمائه و جلت قدرته و عظمته - می باشد.

پس از ایجاد ملاً اسفل و اعلی، و ابداع نظام کلّ عالم کبیر و اکبر به فیض مقدس و نفس رحمانی و تجلی ارفع انبل اجلی، همه موجودات و قاطبه ممکنات را از صغیر و کبیر و مجرد و مادی و سافل و عالی و جزئی و کلی به علم حضوری انکشافی نوری بدون

واسطه و بالذات برای حق تعالی معلوم و منکشف می دانند .

و این علم را برحسب انقسام وجود و مراتب فیض مزبور و «نور علی نور» به امری و خلقی و جبروتی و ملکوتی و ملکی و ناسوتی به علم قلمی قضایی وجودی و لوحی قدری وجودی و تقسیم قدری به قدر و لوح مصون و محفوظ و قدر و لوح محو و اثبات و سجلّ کون تقسیم می نمایند .



به دیگر بیان گوئیم که حق تعالی با علم بسیط ذاتی و کشف واحد ازلی جمیع موجودات بما آنها موجودات و جهات وجودیه کمالیه از جهت کمال برای ذات مقدّسش معلوم و منکشف است و این کشف در عین بساطت و وحدت تام تفصیلی است به طوری که ذره‌ای از سماوات ارواح و اراضی اشباح ازلا و ابدأ از حیثه علم او تعالی و تقدّس خارج نیست و این علم و کشف در ازل است و عین ذات مقدّس است و معلومات به تعینات و حدودات که برگشت به عدم و نقص کند پس از ایجاد تحقّق بالعرض پیدا کند و متعلّق علم بالعرض شود و این تعلق بالعرض پس از ایجاد است .

و چنانچه علم ذاتی بسیط من جمیع الجهات و محیط به تمام حیثیات است ، علم فعلی که آیه حقیقی حق و ظهور علم ذاتی و مرآت آن است ، بسیط تام و واحد مطلق است و محیط به جمیع دایره تحقّق است ، بدون آنکه در او تعین و تجدّدی و ترکیبی باشد .  
غایت امر آنکه آن متقوم بالذات به ذات مقدّس کبریائی و نفس تعلق محض است و از این جهت فانی در تحت کبریای حق و نفس حضور در محضر ذو الجلال است .

و از این راه آن را علم حق می دانند ، چنانچه نفس ایجاد نفس ناطقه حقایق عقلیه را در عالم عقل و مثل خیالیه را در لوح خیال علم فعلی نفس است و فانی در ذات آن .

و حکما گفته اند : نسبت صفحه نفس الامر به حق مثل نسبت صور علمیه است به نفس و به واسطه این احاطه و سعه و بساطت و نفوذ گفته اند : حق تعالی جزئیات را به علم کلی عالم است ، یعنی ، جزئیت و محاطیت و محدودیت در معلوم ، اسباب محدودیت در علم نشود .

پس علم ، محیط و قدیم و ازلی و غیر متغیر است و معلوم ، محاط و محدود و حادث و متغیر است و غیر عارف به اسلوب کلام آنها گمان کرده است که آنها علم به جزئیات را نفی کرده اند و کلیت و جزئیت را به معنای متداوله در عرف منطقیین و لغویین حمل





کردند، غافل از آنکه در اصطلاح اهل معرفت به معنای دیگر است، و اهل نظر نیز گاهی از آنها تبعیت کردند، بلکه این معنا را حکما از اهل معرفت اخذ کرده‌اند در باب علم واجب الوجود جلّ اسمه و تعالی شأنه.

قال الله تبارک و تعالی: ﴿و لا یحیطون بشیء من علمه إلا بما شاء﴾، عن زرارة، عن أبي جعفر علیه السلام قال سمعته یقول: إن الله عزّ و جلّ لا یوصف و کیف یوصف و قال فی کتابه: ﴿و ما قدروا الله حقّ قدره﴾ (الانعام: ۶) : ۹۱، فلا یوصف بقدرّ الا کان اعظم من ذلك». جناب زرارة گوید: شنیدم حضرت باقر العلوم علیه السلام می فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ وصف کرده نشود و چگونه به وصف آید و حال آنکه در کتاب خود فرموده که «تعظیم و تقدیر نمودند خداوند را حق تعظیم»، پس توصیف نشود خدای تعالی به عظمت و وصفی مگر آنکه حق تعالی بزرگتر از آن است (حدیث ادامه دارد...)

با توجه به این حدیث شریف که فرموده است خداوند تعالی توصیف نشود، اشاره به توصیفات است که بعضی از اهل جدل و جهل از متکلمین و غیر آنها حق را به آن توصیف می کردند که توصیفات آنها مستلزم تحدید و تشبیه بلکه تعطیل بوده است. و اما توصیف حق تعالی به آنچه لایق ذات مقدّس است که آن در علوم عالیه میزان صحیح برهانی دارد، پس آن امر مطلوبی است که کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله و احادیث اهل بیت علیهم السلام از آن مشحون است.

البته اگر کسی با عقل ناقص مشوب به اوهام بی استناره به نور معرفت و تأیید غیبی الهی، بخواهد حق را وصف کند به صفتی، ناچار یا در ضلالت تعطیل و بطلان واقع شود و یا در هلاکت تشبیه واقع گردد. پس، بر امثال ما اشخاص که قلوب آنها را حجابهای غلیظ جهل و خودپسندی و عادات و اخلاق ناهنجار فرو گرفته لازم است که دست تصرف به عالم غیب دراز نکنند و از پیش خود خدایانی نتراشند، که هرچه به خیال خود توهم کنند جز مخلوق نفوس آنها نخواهد بود.

و لازم به تذکر است که مقصود ما از اینکه گفتیم این اشخاص دست به عالم غیب فرا نبرند، نه آن است که سفارش باقی ماندن در جهل و خود پرستی را می کنیم، یا نعوذ بالله مردم را دعوت به الحاد به اسماء الله می کنیم ﴿و ذروا الذین یلحدون فی اسمائهم﴾ (الاعراف: ۷) یا از معارف که چشم و چراغ اولیاء الله و پایه و اساس دیانات است نهی می نمائیم،



بلکه این خود دعوت به رفع این حجب غلیظه است و تنبّه به آن است که انسان تا گرفتار توجه به خود و حبّ به جاه و مال و دنیا و نفس است که اغلظ جمیع حجب ظلمانیه است از معارف حقّه و وصول به مراد و مقصود اصلی محروم خواهد ماند و اگر دستگیری غیبی از حق تعالی یا اولیای کامل امر نشود، معلوم نیست امرش به کجا منتهی شود و غایت حرکت و سیرش چه خواهد بود، اللهم الیک الشکوی و أنت المستعان .

فی الکافی باسناده عن عبد الرحیم بن عیتک القصیر قال : «کتبت علی یدی عبد الملک بن أعین الی اَبی عبد الله علیه السلام : إن قوماً بالعراق یصفون الله بالصورة و بالتخطیط ، فان رأیت ، جعلنی الله فداک ، أن تکتب الیّ بالمذهب الصحیح فی التوحید . فکتب الیّ : سألت الیّ رحمک الله عن التوحید و ما ذهب الیه من قبلك ، فتعالی الله الذی لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر ، تعالی عما وصفه الواصفون المشبهون الله بخلقه المفترون علی الله .

فاعلم ، رحمک الله ، إن المذهب الصحیح فی التوحید ما نزل به القرآن من صفات الله تعالی ، فانف عن الله البطلان و التشبیه ، فلا نفی و لا تشبیه ، هو الله الثابت الموجود ، تعالی عما یصفه الواصفون ، و لا تعدوا القرآن فضلاً بعد البیان» .

عبد الرحیم گوید : نوشتیم به حضرت صادق علیه السلام توسط عبد الملک که طایفه ای در عراق هستند که حق تعالی را توصیف کنند به صورت و تخطیط دینی عروق و رگ و پی ، یا شکل و هیئت ، پس اگر صلاح می دانید فدای شما شوم ، مذهب صحیح را در توحید مرقوم فرمائید ، پس ، مرقوم فرمود :

خدا تو را رحمت کند ، از توحید سؤال کردی و آنچه را در آن اختیار کردند اشخاصی که پیش تو هستند (یعنی اهل عراق) .

بزرگ است خدایی که نیست مثل او چیزی و او شنوا و بیناست ، بزرگتر است از آنچه توصیف نمودند توصیف کنندگانی که تشبه نمایند خداوند را به مخلوقش ، آنهایی که افترا و دروغ بندند به خداوند .

پس بدان ، خداوند تو را رحمت کند ، که مذهب صحیح در توحید آن است که قرآن به آن نازل شده از صفات خدای تعالی .

پس نفی کن از خداوند بطلان و تشبیه را ، نه نفی صفات کن که آن بطلان است و نه



صفات شبیه به خلق ثابت کن برای او که آن تشبیه است، اوست الله و ثابت و موجود، بزرگتر است از آنچه توصیف نمودند وصف کنندگان، از قرآن تجاوز نکنید پس به ضلالت و گمراهی بیفتید بعد از بیان و تعلیم الهی.

از تأمل در این حدیث شریف و تدبّر درست در صدر و ذیلش معلوم شود که مقصود از نفی توصیف حق، مطلقاً، تفکر نکردن در صفات و توصیف نمودن حق نیست چنانچه بعضی از محدثین جلیل فرمودند، زیرا که در این حدیث شریف امر فرمود به نفی تعطیل و تشبیه، مثل بعض روایات دیگر، و این خود بی تفکر در صفات و علم کامل به آنها صورت نگیرد. بلکه مقصود آن جناب آن است که توصیف نمایند به آنچه لایق ذات مقدّس حق تعالی نیست مثل اثبات صورت و تخطیط و غیر آن از صفات مخلوق که ملازم با امکان و نقص است، تعالی الله عنه.

باید دانست که از برای ذات مقدّس حقّ جلّ و علا اعتباراتی است که برای هر اعتباری اصطلاحی مقرر شده است:

اول، اعتبار ذات من حیث هی، که به حسب این اعتبار ذات، مجهول مطلق و هیچ اسم و رسمی از برای او نیست و دست آمال عرفا و آرزوی اصحاب قلوب و اولیاء از آن کوتاه است و گاهی از آن در لسان ارباب معرفت به «عنقای مغرب» تعبیر شده است:

عنقا شکار کس نشود دام بازگیر

و گاهی تعبیر به «عماء» یا «غمی» شده است.

روی آنه قیل للنبی ﷺ این کان ربک قبل أن یخلق الخلق؟ قال فی عماء، و گاهی تعبیر به «غیب الغیوب» و «غیب مطلق» و غیر اینها شده است، گرچه تمام تعبیرات از آن کوتاه است و «عنقا» و «عماء» و دیگر تعبیرات به حسب ذوق عرفانی، مطابق با ضربی از برهان، راجع به این مقام نیست.

دوم، اعتبار ذات است به مقام تعین غیبی و عدم ظهور مطلق که این مقام را احدیّت گویند. و اکثر آن تعبیرات با این مقام سازش دارد، و در این مقام اعتبار اسماء ذاتیه، به حسب اصطلاح علمای اسماء شود، مثل باطن، مطلق و اولّ مطلق.

سوم، اعتبار ذات است به حسب مقام واحدیّت و جمع اسماء و صفات، که از این مقام تعبیر شده به مقام «واحدیّت» و مقام «احدیّت جمع اسماء» و «جمع الجمع» و غیر آن، و این



مقام را به حسب اعتبار احدیت جمع، مقام «اسم اعظم» و «اسم جامع الله» گویند. چهارم، اعتبار ذات است به حسب مرتبه تجلی به «فیض مقدس» و مقام ظهور اسمائی و صفاتی در مرائی اعیانی، چنانچه مقام «واحدیت» به تجلی به «فیض اقدس» است، و این مقام ظهور اسمائی را مقام «ظهور اطلاق» و مقام «الوهیت» و مقام «الله» نیز گویند به حسب اعتباراتی که در اسماء و صفات مقرر است.

و باید دانست که این اعتبارات که در لسان اهل معرفت و اصحاب قلوب است، اخبار از نقشه تجلیات حق است بر قلوب صافیه آنها و آن تجلیات به حسب مقامات و مراتب سلوک اولیاء و منازل و مراحل سیر سائرین الی الله تعالی از مقام ظهور اسمائی و صفاتی که مقام «الوهیت» می باشد و آن را «الله» نیز گویند و ﴿الله نور السماوات و الارض﴾ (النور: ۲۴: ۳۵) را اشاره به آن دانند، شروع شود و به مقام غیب احدی و به مرتبه اسماء ذاتیه و اسم «مستأثر» ختم شود که غایت سیر و منتهای مقصد است، و توان بود که مقام مشار الیه بقوله تعالی: ﴿أودنی﴾ (النجم: ۵۳: ۹) اشاره به این مقام باشد.

بعد از این بیانات گوئیم، انسان تا به قدم فکر و استدلال، طالب حق و سائر الی الله است، سیرش عقلی علمی است و اهل معرفت و از اصحاب عرفان نیست بلکه در حجاب اعظم و اکبر واقع است، چه از ماهیات اشیاء نظر کند و حق را از آنها طلب کند، که حجب ظلمانیه است، و چه از وجودات آنها طلب کند که حجب نورانیه است.

اول شرط تحقق سیر الی الله خروج از بیت مظلم نفس و خودی و خودخواهی است و آن تحقق پیدا نکند مگر به خروج از بیت مظلم نفس و اختفای آثار آن، تا جدران تعینات و دعوت از آن کثرت در کار است انسان مسافر نیست، گمان مسافرت است و دعوی سیر و سلوک است.

قال الله تبارک و تعالی: ﴿و من یرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله﴾ (النساء: ۴: ۱۰۰)، پس از آنکه سالک الی الله به قدم ریاضت و تقوای کامل از بیت خارج شده و علاقه و تعینات همراه برنداشت و سفر الی الله محقق شد، اول تجلی که حق تعالی بر قلب مقدسش کند تجلی به الوهیت و مقام ظهور اسماء و صفات است و این تجلی نیز به یک ترتیب منظمی است از اسماء محاطه تا به اسماء محیطه رسد، حسب قوت و ضعف سیر و قلب سایر به تفصیلی که در این مختصر



نگنجد، تا آنکه منتهی شود به رفض کلّ تعینات عالم وجود، چه از خود و چه از غیر، که در منازل و مراحل بعد آن نیز از خود است، و پس از رفض مطلق، تجلّی به الوهیت و مقام الله، که مقام احدیّت جمع اسماء ظهوری است، واقع شود «و اعرفوا الله باللّه» به مرتبه نازله اولیه ظهور پیدا کند.

و در اول وصول عارف به این مقام و منزل، فانی شود در آن تجلّی، و اگر عنایت ازلی شامل شود، عارف انسی حاصل کند و وحشت و تعب سیر مرتفع گردد و به خود آید و به این مقام قناعت نکند و با قدم عشق شروع به سیر کند و در این سفر عشقی حق مبدأ سفر و اصل سفر و منتهای آن است.

و در انوار تجلیات قدم زند، تا آنکه اسماء و صفات در مقام واحدیّت بر قلب او به ترتیب منظمی تجلّی کند، تا آنکه به مقام احدیّت جمعی و مقام اسم اعظم ظهور نماید که اسم «الله» است و در این مقام، «اعرفوا الله باللّه»<sup>۱</sup> به مقام عالی تحقق یابد و پس از این نیز مقام دیگری است که اکنون از مورد نظر ما خارج است.

پس باید توجه داشت که آنچه به برهان و تفکر از سوی علماء حکمت رسمیه و در باب مباحث اسماء و صفات، ارباب اصطلاحات عرفانیه ذکر نموده اند هر یک به حسب مسلک آنها صحیح و برهانی است و لیکن خود علم حجابی است غلیظ که تا خرق آن به توفیقات سبحانی در سایه تقوای کامل و ریاضت شدید و انقطاع تام و مناجات صادقانه با جناب ربوبی نشود، انوار جمال و جلال در قلب سالک طلوع نکند و قلب مهاجر الی الله به مشاهده غیبیه و حضور عیانی تجلیات اسمائی و صفاتی - تا چه رسد به تجلیات ذاتی - نایل نشود.

البته این بیان نباید انسان را از طلب و بحث که خود تذکر حق است، بازدارد، زیرا که نادر اتفاق افتد که بدون بذل علوم حقّه، به شرایط معهوده آن، شجره طیّه معرفت در قلب روئیده شود یا بارور گردد.

بدان که اصل حقیقت علم احاطه عالم است بر معلوم و کشف او بر سبیل تمیز از ماعدا، پس اگر حقیقت علمیه متعلّق شود به وی، لازم آید تخلف مقتضای ذات از وی با انقلاب و تبدل حقیقت علم و کلاهما محال، پس حقیقت علم محیط نتواند شد به ذات

۱. الکافی، ج ۱، ص ۸۵، ح ۱



حق سبحانه و تعالی من حیث الاطلاق المذكور، و نسبت آنچه متعین نشده است، نسبت متناهی است به غیر متناهی و نسبت مقید است به مطلق، و همچنانکه متعذر است احاطه به ذات حق از حیثیت اطلاق مذکور، همچنین متعذر است از حیثیت عدم تناهی اموری که مندرج و مندمج است در غیب هویت او، و بالجمله آنچه ما سوای حق جل و علا است همه محاط وجود و علم اوست و محدود به حدی و مقید به قیدی محاط محیط نتواند شد و محدود از بی حد نشان نتواند یافت.

پیش بی حد هر چه محدود است لاست

کل شیء غیر وجه الله فناست

هر چه اندیشی پذیرای فناست

آن چه در اندیشه ناید آن خداست

آن بگو چون در اشاره نایدت

دم مزن چون در عبارت نایدت

نه اشارت می پذیرد نه بیان

نه کسی ذو علم دارد نه نشان

پس ادراک کنه ذات حق سبحانه و تعالی مر غیر او را ممتنع است، زیرا که در رتبه اطلاق و تجرد از اسماء و صفات و تعینات ابداً به حجاب عزت محتجب است و به ردای کبریائی مختفی، هیچ نسبت میان او و ماسوای او نیست، پس ازلاً و ابداً در حجاب خفا محجوب و در پرده و نقاب کمون و بطون مستور است.

باید دانست که ادراک و شناخت وجود به عقل و صورت ذهنیه محال است و دریافت وجود منحصر است به مشاهده حضور بعینه و چون وجود را ماهیت کلیه نتواند بود، تصور امر در عقل و ذهن محال خواهد بود و واجب الوجود، وجود بحت و هستی صرف است و حقیقت مقدسه او عین وجود غیر متناهی در شدت، پس او را ماهیتی جز وجود نتواند بود، پس ادراک و شناخت وی به کنه حقیقت محال خواهد بود.

پس ادراک بر وجه تعقل محال، و چون آن ذات مقدس غالب و قاهر و محیط بر ما سوای خود، محاط هیچ چیز نتواند شد.

پس مشاهده حضوریه او نیز از برای غیر خودش محال و ممتنع، بعلاوه آنکه مخلوق



او چه از اوّل صادر تا به آخر، که جمله ذلیل و زبون عرفانی و معدوم در هستی او می‌باشند، چگونه توانند ادراک نمود آن ذات مقدّسه را که در شدّت و مدّت و عدّت فوق غیر متناهی است بما لایتناهی، و چگونه مخلوق ضعیف حادث را آگاهی از ذات خالق قدیم حاصل تواند شد «ما للتراب و ربّ الارباب»  
آدمی داند که خانه حادث است

عنکبوتی نی که در وی عابث است

پشه کی داند که این باغ ازکی است

کو بهاران زاد و مرگش در دی است

پس معرفت به کنه ذات ممتنع، و چون صفات جمالیه او عین ذات مقدسه اوست پس معرفت و شناخت کنه صفات نیز محال و ممتنع است.

لیکن چون ذوات موجودات جمله مظاهر و مراتب و اظلال آن مقدس ذاتند و اشعه صفات بر ماهیت انسان تابیده است، ادراک آنها به وجهی معتدّ به می‌توان نمود، و شناخت ذات و صفات تا به مرتبه‌ای که در خور طاقت بشریه و به اندازه مرتبه وجود اوست او را ممکن است که به وجهی از وجوه تنزیه و تقدیس معرفتی حاصل آید و با وجود این «کلّ ما میزتموه بأوهامکم فی أدقّ معانیه فهو مخلوق لکم مردود الیکم».

هرچه پیش تو بیش از آن ره نیست

غایت فکر توست الله نیست

چه آن اقدس ذات مقدّس صفات، اجلّ و ارفع از آن است که آلوده گردد به خاطر بشر و اعظم و اشرف از آنکه گنجایش یابد در اذهان اهل فکر.

«فسبحان من حار لطائف الأوهام فی بیداء کبریائه و عظمته، و سبحان من لم يجعل للخلق سبيلاً الی معرفته إلاّ بالعجز عن معرفته».

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست

اینقدر هست که بانگ جرسی می‌آید

به دیگر بیان گوئیم، کنه ذات حق عبارت از حقیقت وجود است، و حقیقت وجود را ماهیتی نباشد که در ذهن درآید، بلکه عینیت صرفه و خارجیت محضه باشد و اگر خارجیت محضه در ذهن درآید و ذهنیه گردد انقلاب لازم آید، و انقلاب حقیقت و ماهیت محال است.



اما مفاهیمی که منتزع از ذات حق یعنی از حقیقت وجود باشد و آنها را نسب و وجوه و اعتبارات گویند در ذهن درآیند و متصور باشند، پس معرفت ذات حق به وجوه و اعتبارات ممکن باشد و در شرع انور مأمور به است، ﴿فاعلم أنه لا إله إلا الله﴾ (محمد (۴۷): ۱۹). حاصل آنکه حق معرفت که عبارت از معرفت بالکنه است، منهی عنه و محال است و معرفت فی الجمله که معرفت به وجه باشد مأمور به و ممکن، كما أشار اليه النبي ﷺ: «ما عرفناك حق معرفتك»

و مراد از معرفت مذکوره، علم مرکب است، که علم به علم باشد، که نسبت به کنه ذات حق محال است و نسبت به وجه ممکن، نه علم بسیط، زیرا که علم بسیط نسبت به ذات حق حاصل است از برای هر ذی شعوری، بلکه برای هر شیء، كما يدلّ عليه قوله تعالى: ﴿وإن من شيء إلا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم﴾ (الاسراء (۱۷): ۴۴). پس انسان که یکی از اشیاست مدرک است ذات حق را به علم و ادراک بسیط شهودی به جمیع قوی و مدارک خود و لکن علم به علم ندارد، یعنی نمی داند که می داند، «عمیت عین لا تراک».

مگر انسانی که جلباب بشریت طبیعی را خلع نموده باشد و در سلک مجردات منسلک گردیده باشد.

که او می داند که چه می داند و می داند که چه می بیند و می فرماید: «كيف أعبد رباً لم أره».

و این علم بسیط شهودی و علم مرکب شهودی اگرچه تعلق به عین ذات حق دارد، ولی علم به کنه ذات نباشد، بلکه به قدری است که از برای مفاض علیه ممکن است ادراک مفیض، و آن به قدر ظهور فیض است در مفاض علیه و ظهورات مختلفه باشند به حسب قوایل مختلفه، مانند ظهور شخص واحد در مرایای مختلفه به حسب صفا و کدر و قرب و بعد و صغر و کبر و تحدّب و تقصع و استداره و استطاله و به حسب الوان مختلفه. و نهایت ادراک مظهر به قدر سعه و ظرفیت آن است از برای ظهور، زیرا که ادراک عبارت از وجدان است و او واجد نباشد مگر ذات خود را و ادراک کنه ذات خود، ادراک ذات حق است که:





«العبودية جوهره كنهها الربوبية»<sup>۱</sup> و «من عرف نفسه فقد عرف ربه»<sup>۲</sup>.  
بالجملة، هرچه در عقل و فهم و حواس و قیاس گنجد، ذات اقدس ایزد از آن مقدس  
و منزّه است، چه این همه محدثا تند و محدث جز محدث ادراک نتواند کرد، زیرا که او به  
خود پیداست و پیدائی سایر هستیها به اوست، همه اشیاء بی هستی و وجود او عدم محض  
است، و مبدأ ادراک همه هستی است، چه از جانب مدرک و چه از جانب مدرک، چه  
هر چه ادراک شود اول هستی و وجود مدرک شود، اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشند،  
اما از روی تحقیق و هستی واجب تعالی پیداتر از همه چیزهاست و پوشیدگی و دشواری  
معرفت او از غایت روشنی است که: «یا من خفی من فرط ظهوره».

و حضرت سید الشهداء علیه السلام فرموده است:

«متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدلّ علیک و متی بعدت حتی تكون الاثار هی التی  
توصل الیک، عمیت عین لا تراک لا تزال علیها رقیباً و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من  
حبک نصیباً».

پس به مقتضای آیه شریفه و کلام معجز نظام، «ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما  
شاء...» وصول به کنه ذات وجوبی جهات و صفات لاهوتی آیات و نیل به تخوم حقیقت  
نامتناهی عظمت و رفعت نور الانوار و مبدأ المبادی تعالی شأنه و تقدست اسمائه از طوع  
طاقت اقاصی اوهام خارج است.

بارالها، تفضلی فرما و دستگیری نما و ما را به انوار جمال و جلال خود هدایت فرما و  
قلوب ما را به ضیاء اسماء و صفات روشن و منور فرما.  
قوله تعالی و تقدس: ﴿وسع کرسیه السماوات و الارض...﴾.

به جهت طولانی شدن این مقدمه متبرک می کنیم این قسمت از اشاره به آیه شریفه را به  
ذکر حدیثی از معانی الأخبار شیخ صدوق - رضوان الله علیه - . عن المفضل بن عمر قال  
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن العرش و الكرسي ما هما؟ فقال: العرش فی وجه هو جملة الخلق  
و الكرسي و عاؤه و فی وجه آخر العرش هو العلم الذی اطلع الله علیه انبیائه و رسله و  
حججه و الكرسي هو العلم الذی لم یطلع الله علیه احداً من انبیائه و رسله و حججه علیهم السلام.

۱. مصباح الشریعة، ص ۷؛ التفسیر الصافی، ج ۴، ص ۳۶۵، نقلاً عن مصباح الشریعة.

۲. مصباح الشریعة، ص ۱۳.



از مفضل بن عمر روایت است که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام درباره عرش و کرسی که آنها چه هستند؟ فرمود: عرش به وجهی جمله خلق هستند و کرسی ظرف آن است، و به وجهی دیگر عرش آن علمی است که خدای تعالی پیامبران و رسولان و حجت‌های خود را مطلع فرموده است. و کرسی آن علمی است که احدی از انبیاء و رسولان و حجت‌های خود را خدای تعالی به آن مطلع نفرموده است.

در این حدیث شریف که از صادق آل محمد علیهم السلام روایت گردیده است اسرار شریفه‌ای است که از آوردن آن در این مختصر معذوریم، همچنین در حدیثی دیگر از حضرت صادق علیه السلام مروی است که از ایشان از فرموده حق تعالی «وسع کرسیه السماوات و الأرض» سؤال شد، فرمود: آن علم حق تعالی است.

قوله تعالی و تقدس: ﴿وهو العلی العظیم﴾.

در حدیث شریف کافی است و هم در معانی الأخبار صدوق - رضوان الله علیه - اول اسمی را که خداوند برای خود اتخاذ فرمود «العلی العظیم» بود و شاید که «العلی» اول در اسماء ذاتیه باشد و «العظیم» اول در اسماء صفاتیّه و «العلی» از اسماء ذاتیه است و به حسب روایت کافی شریف، اول اسمی است که حق تعالی برای خود اتخاذ فرموده، یعنی اول تجلی ذات برای خود است و عبد سالک چون از خود فانی شود و ترک عالم و آنچه در آن است نماید مفتخر به این تجلی ذاتی شود، رزقنا الله و یاکم بمحمد و آله الطاهرين.

حقوق معرفتیّه آیه شریفه و شرح فقرات نورانی آن به جهت گستردگی انوار به ودیعت نهاده شده در آن که به فرموده رسول گرامی صلی الله علیه و آله «قله قرآن است، وسیع تر از آن است که در این مختصرات بتوان به آن پرداخت بلکه محتاج به تحریر رسائل مطولات در شرح و تفسیر فقرات نورانی آن می باشد، به همین جهت این مقدمه را با حمد و ثنای الهی و صلوات بر محمد و آل محمد به پایان برده و از برای مروجین مبانی معرفت الهی قبولی اعمال و عاقبت خیر از خدای تعالی مسئلت می نمائیم وهو بالاجابة جدیر.

و السلام علی من اتبع الهدی

حجة الاسلام و المسلمین داود دیردار قمی